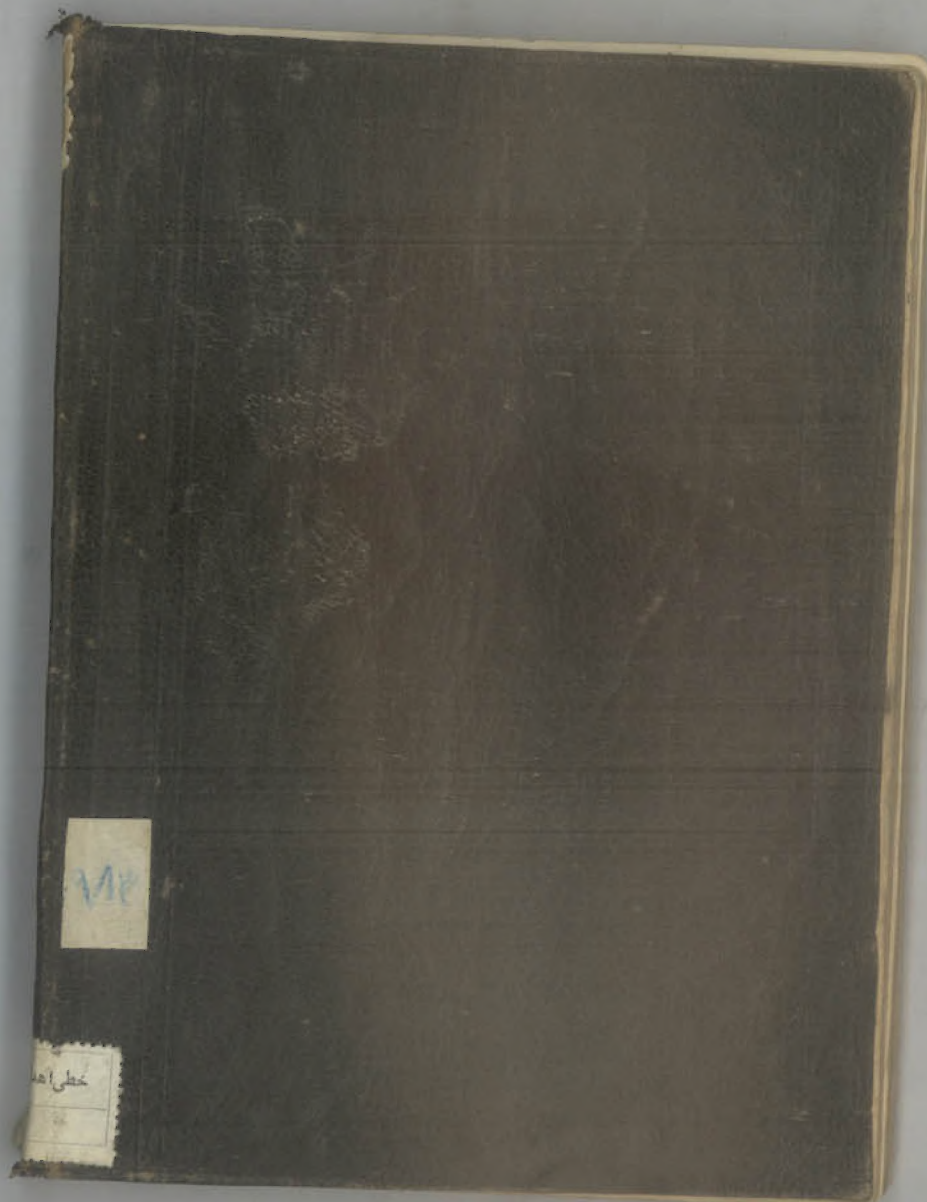




کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



118

خطی احمد



خطی اهدائی	کتابخانه مجلس شورای اعلیٰ
۹۸۳	

914

۹۱۳  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۷  
 ۱۱۳۸  
 ۱۱۳۹  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷

[illegible][illegible]

حرف مهم در گفتنی  
در بیان عمومی غرض و مقصد



































[illegible][illegible][illegible]

یا بکر و چون هر دو از آنکه یک باشد اینست نیز که لام مصرع را که خوانند  
به دیگر بخوانند و چون هر دو را هم بپوسته خوانند که بیت ششم و رکن اول  
مصرع اول را بعد از خواندن و رکن آخر مصرع اول را عرض و رکن اول مصرع  
دوم ابتدا گویند و رکن آخر مصرع دوم را ضرب و رکنی که در میان صدر و رکن  
و یا در میان ابتدا و ضرب باشد از آخر خوانند و معنی بعد از اولست و معنی ابتدا  
آخر و چون اول بیت را صد نام کرده اول مصرع دوم را ابتدا نامیده است باز  
و فرقی باشد میان آنچه در رکن آخر الجان نیز می شد که یکسان بود و رکنی و اول  
بیت را ابتدا گفتندی و اول مصرع دوم را بعد و عرض گفتندی و رکن آخر مصرع  
اول بیت گفت که عرض در لغت استوان خیمه است و اینجا که بنا بر غیر و بنا  
آن بر ستون است بخای بیت غیر برین رکن است که این رکن قرار نباید و  
مصرع اول تمام شود معلوم غرض و که بیت آنکه لام بجاست و درجه و دانست و  
ضرب گفتندی آخر مصرع دوم بجایه است ضرب در لغت بمعنی مثل و نوع  
و ضرب مثل و مانند و دانست و رکن که هر دو را نیز می خوانند و نیز او را ضرب  
مثل دیگر بسته عایت قافیه و ده و دشت و لغت الفین ایش است پس از آنکه  
میان این دو گفتندی مناسب بنج **فصل** در بیان رکنی که سلم و ضرب سلم و آنکه رکن  
سلم را می کشد و ضرب سلم بر پشت رکن سلم است که این است که در اصل بیت واقع  
شد است همچنان باشد و زیادت و نقصان و رکنی ضرب سلم است که در درختیه  
واقع شود و نیز یاد که درن جبر بر و به یک که در چیز را زانو و از یاد است چنانکه در  
سیان الم و وزن مغالین مثلا الف زیادت سازی و مغالین کوئی و الف  
چنانکه لون و حرکت لام مغالین را بنیاداری و مناسیل کوئی و رکنی ضرب سلم را حرف







































































ای حسن **مقطع** آنت که سخن فطرتی فصیح و معنی پریم کند تا لذت آن در دوزخ  
 باشد چنانکه در این بیت **بیت** ای که گویا درین عالم است این خطه در پیش تو نیست **افق**  
 آنت که خدای معراجی بیتی از نظم و کبری در شعر و در کلام بسیار مناسب و در آن و بطریق  
 لیکن باید که نظم بیکجا نشود باز تا آنت سرق برین نیت چون مصراع آخر از این بیت  
 که نظم او درست **بیت** تا کتب بخور و رفتن باشد تا ناول و دست بکوبان باشد  
 و این دعا را که افغان باخ تو چون امشی باید خواند **افق** **بیت** آنت که شاعر فطرتی  
 به هم چنانکه بقیه محتاج به پس همان لفظ را باز آورد و تغییر کند چنانکه بسته و حکم درین **بیت**  
 بسته و حکم بود و بسته تا روز حسیب آنت دست خضم و حکم بای عزت در گریب  
**خاک** **بیت** **بیت** و قطعاً آنت که است به تا نکه و در ایات قصیده مصنوع  
 که این معراجی است صد و پنجاه بیت است آنت که بیت و اگر این قصیده را  
 بسیار هر سوزند چنانکه در این است در شقیب یعنی **بیت** که معشوق و بهار  
 و خفای و مدحت و الهات و ناسید آن اسم و کلماتی زفته و با وجود این قریب  
 آنت که این کوشش از انشای این قصیده مستخرج میشود و جهت تمیز از اصول و خروج  
 بخور و حد و قوافی و انواع صنایع و بدایع شاعری چنانکه در این بیت قصیده یا از سر بیتی برین آنت که











































































انفس غلبه ولكن اذا هوجت او اذا غلبت الحسب وباقه تعاخذت والى حربه  
 افرغ والى ما سقى واستقر في المدين واستقر في المدين واستقر في المدين  
 ما لم سلطان القوي كلف الحيا وكفى حيا الصفا والمضا حيا الله الزا  
 من الماين المغفر بعبوة الاقدام والاذن الماين كلف منقذ على عصف  
 لوانه اقر الحيا على التبره هيا جوده الماين انا الماين الماين الماين  
 في ذلك الله بعبوة الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 الله تعالى في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين الماين  
 ما بين الكواكب شرقي سلطان ارض الله والاذن الماين الماين الماين  
 فلو ان الله تعالى في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 حيا العلوم لانه ما بين سوق الفضائل تتفق مولا في الماين الماين  
 في بعض السلاطين ابن السلاطين ابن السلاطين السلاطين الماين  
 هذا الدين اسمعيل بن ابي اسحق بن داود بن يوسف بن عيسى بن علي  
 هناك الله تعالى في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 والاضيق في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين الماين  
 ايامه وتبري في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين الماين  
 الايام منتهى تحت ادرج ايامه الجارية بعبوة وانقضاء وانتهى  
 الشرف في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين الماين  
 منقذ من هذا الوجه في الماين الماين الماين الماين الماين  
 والمظفر في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين الماين  
 بوشع بالدين كما في ذلك في انا الله والاذن الماين الماين الماين

الاسم الشريف بالدين الماين الماين الماين الماين الماين  
 الماين الماين الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 الماين الماين الماين الماين الماين الماين الماين الماين

وشقاق اسم الله من الانبياء عليهم الصلوة والسلام فحين حيا  
 الحيا في الفصول من العصف من دينه ومن هذه الفصول في الفصول  
 عليه من العصف من العصف من دينه ومن هذه الفصول في الفصول  
 ضل في الفصول من العصف من دينه ومن هذه الفصول في الفصول  
 باذن الله والاذن الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 باذن الله والاذن الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 من كتاب منتهى من انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 بالامانة من انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 الاشرف الملك الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 والعصف من انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 الماين الماين الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 والعصف من انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 يقال الحق الحق بالدين الماين الماين الماين الماين الماين  
 ادرج ايامه الجارية بعبوة وانقضاء وانتهى  
 ايامه وتبري في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 الايام منتهى تحت ادرج ايامه الجارية بعبوة وانقضاء  
 والشرف في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 منقذ من هذا الوجه في الماين الماين الماين الماين  
 والمظفر في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 بوشع بالدين كما في ذلك في انا الله والاذن الماين الماين

ويقال في هذه الفصول من العصف من دينه ومن هذه الفصول في  
 من ان القاصد في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 والماين الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 احسنت في انا الله والاذن الماين الماين الماين الماين  
 ليعلم الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 ليعلم الماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 اذ الحسب واستغل وصلى في الدين والماين الماين  
 احسنت في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 الوان والعصف من انا الله والاذن الماين الماين  
 والقطعة والاذن الماين الماين الماين الماين  
 واحدة الخرس والعصف من انا الله والاذن الماين  
 كان في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 الفصول الماين الماين الماين الماين الماين  
 يقع الماين الماين الماين الماين الماين  
 افاد وقال في انا الله والاذن الماين الماين  
 تحذير من انا الله والاذن الماين الماين  
 اعطى في انا الله والاذن الماين الماين  
 العصف من انا الله والاذن الماين الماين  
 انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 والعصف من انا الله والاذن الماين الماين

يقال في هذه الفصول من العصف من دينه ومن هذه الفصول في  
 من ان القاصد في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 والماين الماين الماين الماين الماين الماين  
 احسنت في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 ليعلم الماين الماين الماين الماين الماين  
 ليعلم الماين الماين الماين الماين الماين  
 اذ الحسب واستغل وصلى في الدين والماين الماين  
 احسنت في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 الوان والعصف من انا الله والاذن الماين الماين  
 والقطعة والاذن الماين الماين الماين  
 واحدة الخرس والعصف من انا الله والاذن الماين  
 كان في انا الله والاذن الماين الماين الماين  
 الفصول الماين الماين الماين الماين  
 يقع الماين الماين الماين الماين  
 افاد وقال في انا الله والاذن الماين الماين  
 تحذير من انا الله والاذن الماين الماين  
 اعطى في انا الله والاذن الماين الماين  
 العصف من انا الله والاذن الماين الماين  
 انا الله والاذن الماين الماين  
 والعصف من انا الله والاذن الماين الماين











ونفس بالسين والثاني اسم ثلاث قرى كلها موزونة وينطق فيها بالفتح  
والجاءت حاءها فوق في المشرق والنفس والفتحة فتحة النون ففتح الألف  
والفعل على مثال فتح معج العوار الوساوس في الوشوش من الضائقة والكلاب  
ولم يأت في اختلاف صوت الحاء في الالف فتحة الحاء وسواها إذا صرفت  
كما استعان بهم عشرين فعل مثل الوساوس بالسرود النفس والوساوس بفتح  
الهمزة كالزوال والزلزال وأما الوساوس فوجدنا في آخر الوساوس في الضائقة  
وليس على جنسها كما نرى بعض الضمير فقال الفقيه من قرئ الوساوس  
لأن الوصفية ففعلًا بالفتحة أصلية والمصدرية منها عريضة أو منسعة ومنع  
أن فعلًا بالموصوف به مصدر مضاف إليه وقد بدى في تقديره لأن المصدر المضاف  
إليه ذو تقدير لا يؤتى ولا يفتي ولا يفتح بل يرفع بطريقة واحدة لعلها المعتبرة  
وأما عن الوصفية كما في صوم وعدل فإنا نقول يصلح صوم ورجا صوم وكلالة  
فالنوع ثلاث ففعلًا الموصوف به فإنا ليس كذلك بل يقع على الموصوف  
في الأفراد والتشبيه والجمع والتذكير والتأنيث فقال رجل قرأنا قرآنًا  
ومضافًا ومضافًا أي ما هو في ذلك له وهو هذا فكأنه يحتاج سيره ففتح  
كثير الكلام وكهاده وطولها أي ضيف ومجاسين ومجاسين أي ضيف  
بفتح ففتح ومجاسين أي الضمير والمجاسين ضمير ومجاسين ومجاسين  
تحتاج الهمزة ومجاسين بفتح ففتح مصوتة بمفصلة ومجاسين مصوتة  
واسمة فمضاف كاسر مبنية فمضافات في ذلك لسانها كثير لهذه الصفات  
البناء وتفتح كاسر الصفات ففعلًا بها صفات محمودة والفعل من جميع ذلك  
فعلًا والمصدر ففعلًا وبفعلًا بالفتح والمصدر ففعلًا بالفتح ومن

من الاضداد تملأ القاموس جمع كاتبه

من الاغذية والاعطاش من غير ماء  
الحرق نانا اذا اعطيت ماء وادها وناثا عشت وروى حفا البياضه  
اخفاها حتى لا يحس بها والخبز واداء الشرب حركه وسننه واداعه ولاينه  
فانه يهضمه واسهل الضيق المعوي اما البياض فغلا وشرابا  
خلت واما الزبيب فله الماء والخبز واداء العيش واداء اللوشب  
والهاسخ الذي الحش من اللحم واداعه لها وسننه حبه طايه واداعه  
الحبيب السيف الطبع والفتيل رخت السيف صفه واداعه الحماة  
السوية فكل شئ واداعه الى قوتها واداعه الى وجب الشرب وكن  
الزبيب فساد الحماة واداعه الى الزايرة والادوية الزايرة افادته واداعه  
ولها المرتبة لنوع المعطش واداعه فونه وكن بغيره ارباب شرب وسيف  
الساق العزب والصداء من سيف وعطش وروى اما وعطش السحاب

الماء الحار له العطية احزن لها وقت له فغثة اعطاه قليلا العقب اهتدى اليه  
 والمطر الكثير الاول المستريح والهوى الوحد المكان السبل والطريق العبد  
 اعجب ذامع الما يجرحه شديد او شره قليلا قليلا الفايح الناقه اعطاه طرف  
 اعانوا السبية الانجى الراوى الزامع والضيق العبق للكناس السمين يهتلى  
 والمكثرفن السبل الحاء الذبح الصنع الشبع والسيل القليل المنطق النخبة  
 اتحد والحبد واخبرن والفرق الفتنح السد والفل من الرجال جمع  
 اسرع وادبوا الودع تقريه الابل وجعها البع السكون ولا نشاءه الاوى  
 الشمس الارض الى لا تسيل الامن مطر كثير والة تبيل من اذ مطر الفجا  
 من لم تشدا عذب ومن حسه عقى لاسنخه الفى حجه وفوقه المسح ان  
 يخلق الله تعالى شيئا ركا او ملعونا ومن الاول المسح عليه من مريم ومن  
 انما اليمام العناء الله فاصع الحى ذكبت والندى رضى الفاضة السخا  
 والخلد نفع شرب دون الرى اوحى امثلا نفع روى او شرب من الفى  
 فتح الله الله تعالى عظمه شدة ووضعه الحاء الصانع المهنت والمسيئ  
 كالاصح الفرضح الفجة وشى لا فجة هفد اللال اسد وهش من ربة  
 الاسد وصار كالاسد اذا مرع وابطا الابد مهنته العكر ومكبة  
 بعد تكون بغير ذيل كما قال الله ولقد كننا ذرى نربو من بعد الذالكما اتحد  
 البئر العزرة والقليل ركا جاء جدد كرم وبخيل احمد اتفق وضغ الفنة  
 اختلط نفع ضغع وانصب اسداد واسود وول غلا كاسيد وغلا اسو  
 ساوده غالبه السود والى ارجل مصره ومصره موى على البرى  
 وضعف عليه موى السهم اعطاه فخذ حلا صدقة الجبل اذ فقه والى













واغترت نجاه وانجى من داء طرد به شره واشترى له ملكه بالبحر وبلغه الشى  
والشراة ذال الملال وضايرة اسكاه زاده ادى وشكليه وازال السكينة صا  
كاه داه وعاضله صوى تقدم وتاخر وعلا وسفل اطينها انجى واشترى بها  
العقود الفهر والوقية العاضلة الملال والمضينة فدى عنده الفى وبها الفدى  
او لمجده منها القصبة النافذة الكريمة الخجلة والرزلة الفقى خير يله زلفى  
او الملة منهم اموزار ستغى واققر الكرى زاذ وفضلا حتى صادق وجالفت صا  
وخرش ووشى فقايلة الشى صانه وروثة او حيا على وجل المولى المالك  
والعبد والعنى والمعتق واللعن والسفر عليه الى اقبل وادبر الوقى التعب  
والهجرة

هذا اما الملعنة عليه وغير زيادة على ما جرد العلامة الشى ومقدمة له بحوالى النصف  
وفى مقدمته بعين الفاظ توقفت فيها وهي هذه  
اصفله اعطاه واوثقه الفخاة القتال والنجاعة والحوار والفرق العبد واحد  
الاخرى واعاد من عذرنا ليعزى هذا لكم الجواد واما الجبان الضعيف فهو  
الهدية الهمية السيلة الشريفة والصغيرة للطن الصغيرة الخطر الانذار  
على الكثرة والقديرة والمزلة السادة المختبر ومن لا مالى الفقى على بشر اشر اى  
نقله وحله الضامن التكرير الحبيب والسيد الفضال اهتمشوا امتكروا وادبروا  
فليس ما البتر اذ تقع معنى ذهب معنى تصعد مجبومه فسقط جاز وعده  
خلع توبه وعليه اعطاه خلعة ازعله منقطه ومن مكانه ازعه التمل ما اتخ  
من اشر يقلا غرق الله تعالى القمل وما انشقت منه فقال الله تعالى يستعمله تمل  
اناد وتعلم الدواى البولغت وصوفون الدهر هو من الجبل سقط وقع والى الجبل صعد

وان الله تعالى اعلم

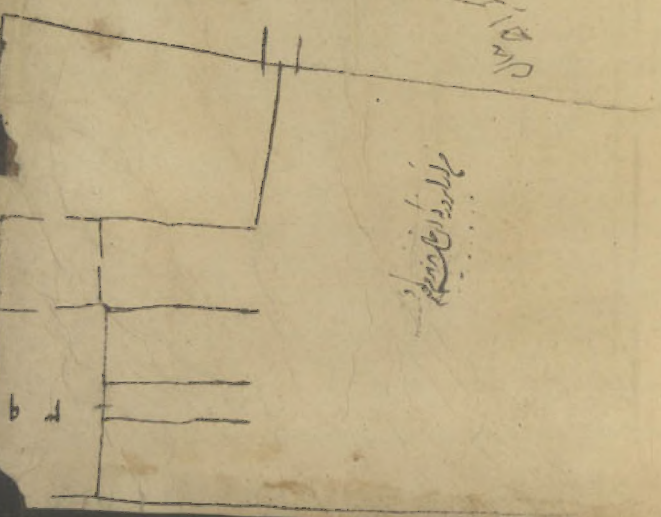


مر ٢٠٨  
١٤١٢



لا رازان  
٢٠٨  
٢٠٩

بسم الله الرحمن الرحيم



دار القدر